

فقر را چاره‌ای باید

حسین ملایی

در بررسی سرشماری سال ۱۳۹۵ نکاتی هست که باید به صورت عمیق به آن توجه کرد و برای عوارض حاصل از آن چاره‌ای اساسی اندیشید.

۵۲ درصد کل جمعیت کشور بالای سی سال است. نتایج کلی سرشماری سال ۱۳۹۵ حاکی از کاهش میزان رشد جمعیت و تعداد خانوارهای کشور است. یعنی هم تعداد زاد و ولد نسبت به مرگ و میر افزایش پیدا کرده است و هم تعداد خانواده‌های جدید نسبت به سرشماری قبل در سال ۱۳۹۰ کمتر شده است. این در حالی است که میزان افزایش طلاق در ایران از ۱۹ مورد در ساعت به ۲۱ طلاق در ساعت رسیده است.

جمعیت شهرنشینی کشور به ۷۴ درصد که نسبت به سرشماری قبلی (۷۱/۴ درصد) حدود ۳ درصد افزایش نشان می‌دهد که عامل اصلی آن نابودی روستاهای ایران از ۳۳ هزار روستای متروکه و هجوم ساکنان آنها به شهرهاست.

بر این اساس جامعه ما به آرامی به سوی پیری، فقر بیشتر و فاصله طبقاتی بیشتر در حرکت است. آنچه اکنون در کشور جاری است، به علت کندی فعالیت‌های اقتصادی و رکود و درنهایت بیکاری، امید به آینده را در بین نسل جوان کاهش داده است، آسیب‌های اجتماعی سرسام‌آور آن چنان رشدی کرده است که بسیاری از رسانه‌ها از نقل آن خودداری می‌کنند.

هرچه فقر و بیکاری بیشتر شود، بسیاری از هنجارهای اجتماعی نیز افزایش می‌یابد. نابرابری، فقر و افزایش تعداد فقرا و بیکاران نشان از وضعیت وخیم اقتصاد و از سوی دیگر افزایش نابرابری‌ها نشان‌دهنده فقدان عدالت در توزیع منابع است.

این امر همچنین رابطه ثروت را با منابع قدرت منعکس می‌کند، به نحوی که نزدیکی به کانون قدرت، برخورداری بیشتر از منابع و درآمدهای کشور را موجب می‌شود. اقتصاد ما به دلیل همین ساختار توزیع به شدت نابرابر درآمد، فرصت‌های استثمار در جامعه را تقویت می‌کند. یعنی گروه‌های بالای درآمدی از ظرفیت نیروهای کم‌درآمد سوءاستفاده می‌کنند و این خود زمینه رشد بسیاری از هنجارهای اجتماعی مانند فساد، جرم و جنایت و شکل‌گیری گروه‌های مافیایی می‌شود.

آمار رئیس محترم کمیته امداد مبنی بر اینکه ۱۲ میلیون نفر زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کنند، فریادرسایی است که ای انسانهای بر ساحل نشسته، شاد و خندانید؟! یک نفر نه، ۱۲ میلیون نفر از فقر می‌کنند جان...

عوارض چنین جمعیت فقیری در جامعه ایران چه خواهد بود؟! یا آمار دیگری که ۴۰ درصد جامعه را زیر خط فقر ارزیابی می‌کند، چه عوارض دیگری را ایجاد خواهد کرد؟! راستی آمار فاجعه‌آمیز افرادی که به دادگستری مراجعه می‌کنند و تشکیل پرونده می‌دهند،

خبر از چه بیماری خطرناکی می‌دهد؟! آیا اینها نشانه‌های فروریختن یک جامعه نیست؟! در جامعه‌ای که دیگر از اخلاق، اعتماد، اعتبار، نوع‌دوستی و ... در بخش وسیعی از آن خبری نیست! تردیدی وجود ندارد که اصلی‌ترین دلیل فقر در ایران کارکرد دولتهاست.

مزیت‌های نسبی در کشور ایران با تمام طول و عرض جغرافیایی آن به‌طور ناقص و نابخردانه به کار گرفته شده است. استفاده نابجا از منابع تجدیدناپذیر مثل آب و نفت و ... و تبدیل نشدن آن به سرمایه جدید، آینده‌ای هولناک را نه تنها پیش روی اندیشمندان، بلکه نزد بخش وسیعی از مردم ترسیم کرده است.

البته باید این نکته را اذعان کرد که هنوز در کشور تعریف معینی برای فقر وجود ندارد. هیچ نهاد رسمی در کشور تعریف نکرده است که فقر یعنی چه؟ یکی از وظایفی که قرار بود وزارت رفاه از بدو تأسیس انجام دهد، تعیین خط فقر بود؛ تا افرادی که زیر آن خط قرار می‌گیرند مشخص شوند. امری که هیچ وقت اتفاق نیفتاده است. آنچه اکنون به‌صورت عریان ظاهر شده، فاصله طبقاتی عمیق ایجاد شده است و بعضی تصمیمات دولتمردان در طول سالهای متمادی گذشته عملاً بر این شکاف طبقاتی افزوده است. فساد گسترده‌ای که هم‌اکنون کشور دچار آن است و همه مسؤولان نظام بر آن اذعان دارند، نتیجه بسیاری از این اشتباه‌کاری‌هایی است که در گذشته و در برخی موارد حال رخ داده است.

بسیاری از افرادی که در کشور تصمیم‌گیرنده هستند، همان کسانی هستند که از این نظام توزیع موجود منتفع می‌شوند. البته به غیر از مواردی محدود، تقریباً همواره وضعیت این‌گونه بوده است. بنابراین نوعاً کسی به زیان خودش تصمیمی نمی‌گیرد ولو اینکه به نفع جامعه نباشد. به‌خصوص پس از جنگ، شاهد این هستیم که بسیاری از کسانی که در موضع تصمیم‌گیری قرار دارند، کسانی هستند که منافع اقتصادی و سهم اقتصادی بزرگی از محصول اجتماعی به آنها می‌رسد. بنابراین آنها دایه‌ای برای تغییر وضعیت ندارند.

هرچه که جلوتر آمدیم، مثل دوره دولتهای نهم و دهم متأسفانه باز هم این روند ادامه یافت و فاصله بیشتر شد و کار خاصی در این زمینه صورت نگرفت. برای مثال آمار اخیر مرکز آمار که درخصوص بحث اشتغال منتشر شده است، نشان می‌دهد که تعداد شاغلان کشور در سال ۱۳۹۲ برابر است با تعداد شاغلان در سال ۱۳۸۵ که نخستین سال شروع به کار دولت نهم است. یعنی با ۷۰۰ میلیارد دلار درآمدهای حاصل از نفت و گاز که به‌صورت رسمی وارد کشور شده است و بیش از ۴۰۰-۳۰۰ میلیارد دلار درآمدهای دیگر دولت که رقمی بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد دلار می‌شود، حتی یک شغل در کشور ایجاد نشده است و آن دولت یک فرصت شغلی اضافه نکرده است. همچنین توضیح روشنی مبنی بر اینکه این درآمدها چگونه توزیع و کجا و در چه حوزه‌هایی سرمایه‌گذاری شده است، وجود ندارد تا بدانیم چه فاجعه‌ای بر سر این منابع عظیم آمده است؟ از سوی دیگر هر روز شاهد بروز یک سری اطلاعات مبنی بر فساد گروههایی هستیم که مبالغی هنگفت را به نحوی از کشور خارج کرده‌اند. شرایطی به وجود آمده است که افرادی محدود که به حاکمیت نزدیک‌ترند، از امکانات فراوانی استفاده می‌کنند که این مسأله به صورتی نظام‌مند عملاً نابرابری در قدرت و ثروت را رقم می‌زند و شکل می‌دهد. مثلاً اینکه اعتبارات کلان بانکی گاهی با نرخ‌های نازل (مثل بنگاههای زودبازده) به افراد خاصی پرداخت می‌شود و جمعیت زیادی از مردم ابداً امکان دسترسی به حداقل‌های منابع بانکی را ندارند. یا اینکه فرصت و امتیازهای خاص انحصاری و شبه‌انحصاری به برخی افراد خاص داده می‌شود که می‌توانند از آن طریق اقدام به تولید یا وارد کردن کالای خاصی کنند. اینها ظرفیتهای بسیار بزرگی برای شکل‌گیری فرصتهای نابرابر و انتقال یک‌شبه گروهی از افراد به طبقات بالاتر را به وجود می‌آورد.

این اقتصاد چه ویژگی‌بی دارد؟ ناکارآمدی، ویژگی چنین اقتصادی ناکارآمد است.

این ناکارآمدی موجب افزایش نابرابری می‌شود و نابرابری هم ریشه اصلی فقر است. در چنین شرایطی همواره تورم بالایی نیز به وجود می‌آید. در واقع این اقتصاد با یک تورم ساختاری روبه‌رو می‌شود. این یکی از آفات شیوه توزیع درآمدهای رانتی مبتنی بر درآمدهای بادآورده نفت و گاز است؛ نه محصول خلاقیت، تولید، بهره‌وری، تلاش، سختکوشی و نوآوری. درآمدهای این چنین که در کشور حاصل می‌شود، به نوعی زد و بند و ارتباط با ساختار قدرت است. خود

این مسأله باعث شکل‌گیری کانون‌های قدرت بسیار بزرگ می‌شود و از طرفی توده‌ی وسیع فقیرشده‌ای هستند که گزینه‌ای ندارند، جز تن دادن به دستمزدهای نازل که به است شمار آنها نیز منجر می‌شود.

افراد فقیر کشور که از امکانات روزمره محروم‌اند و این فاصله‌های عمیق طبقاتی را می‌بینند یا هر روز در جریان فساد و سوءاستفاده‌های کلان و غیره قرار می‌گیرند، از آنها موجودی عاصی خواهد ساخت؛ نیازهای روزمره او را به هرکاری وادار می‌کند. رشد چنین فرایند خطرناکی پایه‌های جامعه را در هم خواهد ریخت و دچار فروپاشی‌یی خواهد شد که دیگر نتوان آن را مهار کرد.

بر همه‌ی روشنفکران، صاحب‌نظران و علاقه‌مندان به اعتلای کشور و مؤمنان متعهدی که نگران وضع اسفانگیز فعلی هستند، فرض است که در این میدان خطر حضور یابند و برای فاجعه‌ی در شرف وقوع چاره‌ای بیندیشند.
فردا دیر است...

